

اندر چگونگی تاریخ نگاری ایدئولوژیک (با آگاهی کاذب)^۱

در آمد. اخیراً، بابک امیرخسروی، یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب توده، که ارتقای از عضویت مشاور به مقام عضویت کامل در ک.م.م. را مرهون کیانوری بود - که خود، در آستانه انقلاب، با فرمان حیدر علی اف، بجای اسکندری، به دبیر اولی حزب ارتقاء درجه گرفت (<http://www.melliun.org/didgah/d07/06/09chakerikh.htm>) - در پاسخ مقاله این نویسنده به عنوان «آیا ما اصلاح پذیر هستیم؟» سه مقاله برای «اثبات» این نوشت که حزب توده را شورویها ایجاد و مورد حمایت قرار نداده بودند. مرکز ثقل ژیناستیک بازی با لغات وی عبارت است از **توهین و افترا و همصدا نشان دادن** این نویسنده با «سرهنگ زیبایی شکنجه‌گر» فرماندار نظامی پس از کودتا و مسؤول دستگیری بسیاری از ایرانیان میهن دوست و اعدام تعدادی از آنان، ژیناستیکی که به مدد نقل قول‌هایی دست چین و تحریف شده از مقاله ای آکادمیک صورت می‌گیرد که در سال ۱۹۹۹ در یک مجله‌ی دانشگاهی منتشر کرده بودم. این برخورد شرم آور شیوه‌ای است که با شیر شیوه‌های «مبارزه» استالینی اندرون شده و، به رغم ادعاهای پرطمطراق دایر بر تطهیر از آن، به نظر می‌رسد که تنها علاج آن سنگ لحد باشد.

این مقاله برای پاسخ به فحاشی‌های این استالینیست علاج ناپذیر نیست، بل برای بیشتر روشن ساختن خوانندگانی است که مقاله‌ی پیشین این نویسنده را خوانده‌اند و مایل‌اند دقایق بیشتری را پیرامون موضوع نقش شوروی در تأسیس حزب توده بدانند. همراه این مقدمه ترجمه‌ی مقاله‌ی آکادمیک ۱۹۹۹ نیز زودتر از موعد منتشر می‌شود، چه قرار است همراه با نوشته‌های دیگری از این نویسنده و اسناد ناشناخته‌ای از حزب توده یک جا به چاپ برسد. برای دقت بیشتر خوانندگان تصویر بخش‌هایی از اسنادی که در این مقدمه مورد استناد قرار می‌گیرند، همین جا به چاپ می‌رسند. در مورد شخص مزبور که کاریر سیاسی فرصت طلبانه‌اش بر کمتر کسی پوشیده است، چیزی در اینجا نمی‌گویم و نظراتم را در باره‌ی روابط مزورانه‌اش، نه فقط با این نویسنده، که حتی با بسیاری، ورنه همه‌ی رفقای حزبی خودش به چاپ خاطراتم محول می‌کنم. بسیاری از ایرانیان هوشمند، از جمله اعضای پیشین حزب توده، از خود می‌پرسند که: این عضو پیشین کمیته‌ی مرکزی کیانوری، که خود را مخالف همیشگی کیانوری معرفی می‌کند معرفی کرد، هنگامی که مسؤول حزب توده در ایالت مهم و کارگری خوزستان بود و کیانوری اسکندری را بخاطر مصاحبه‌اش با **تهران مصور** در انتقاد به سیاست کیانوری از ایران **تبعید** کرد، چه اعتراضی به این رفتار استالینی و سرکوبگرانه‌ی کیانوری کرد؟ جواب: هیچ. و اسکندری هم این را می‌دانست.

در مورد سه مقاله‌ی این مفتری، تنها این را بگویم که افترای بیش‌رمانه‌ی وی بیان تداوم همان سرشتی است که با شیر آموزش‌های استالینی اندرون شده است. یک نمونه کافی است. تا پیش از انقلاب - برغم کوشش‌هایم به هنگام دبیری کنفدراسیون، و پس از آن، برای دفاع از حقوق دموکراتیک دو زندانی آن حزب به نام‌های خاوری و حکمت‌جو^۳ -

^۱ مارکس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی*، «ایدئولوژی» را چون «آگاهی کاذب» تعریف می‌کند.

^۲ لغت «مزورانه» از آن من نیست؛ واژه ایست که رفقای سابق در مورد وی به کار برده و می‌برند.

^۳ اضافه کنم که ما در کنفدراسیون تا آن حد بر اصول برای دفاع از حقوق دموکراتیک این دو عضو حزب توده در اسارت ساواک پای می‌فشردیم که حتی انشعاب توفانی‌ها از

وی و رفقاییش در حزب توده و نیز کمیته محلی آن حزب در پاریس، به سیادت فرد مزبور، این گونه تبلیغ می‌شد که این نویسنده و انتشارات مزدک «همکار سیا» بودند. اکنون، وی برای پرهیز از اعتراض به حق کسانی که مرا می‌شناسند و خدمات مرا به نهضت ملی و تاریخ چپ ایران می‌شناسند، این شیوه ننگین استالینی را با این لعاب عرضه می‌کند که این مورخ در گیومه و «همصدا» با زیبایی در ضمن «آزادخواه» هم بوده است، گویی این نویسنده درمانده بودم تا یک فرصت طلب سیاسی چون او برای من تصدیق آزادیخواهی صادر کند!

یادداشت‌هایی دیگر پیرامون تأسیس حزب توده به ابتکار شوروی‌ها. حزب توده همواره مدعی شده است که در روز هفتم مهر ماه ۱۳۲۰ به وجود آمده و موجودیت آن در دهم آن ماه اعلام شده بود. در این که این تاریخ از نوع تاریخنگاری غیر صادقانه است کمتر می‌توان تردید رواداشت، چون بعید می‌رسد که اعضای از ۵۳ تن که نخست آزاد شدند، توانسته بوده باشند به این سرعت حزبی به وجود آورند. بزرگ علوی در **پنج‌ماه و سه نفر** می‌نویسد که در ۲۶ شهریور، شورشی در زندان شد و چند نفر در اثر تیراندازی مأموران به قتل رسیدند. همو می‌آورد که دو روز بعد در «روز جمعه ۲۸ شهریور دسته‌ی اول محبوسین سیاسی از زندان خارج شدند. اولین دسته‌ای که آزاد شدند سی و چند نفر از پنج‌ماه و سه نفر بودند.»^۶ (این دسته عمدتاً کسانی بودند که دوره‌ی محکومیت‌شان تمام شده بود، اما مختاری آنان را آزاد نکرده بود.) این درست به نظر نمی‌رسد، چون رضاشاه در ۲۴ شهریور به نفع پسرش استعفا داد و فروغی استعفانامه‌ی او را به سفیر بریتانیا بولارد نشان داد. در ۲۸ شهریور هنوز وضع محمد رضا روشن نبود، چون وزارت خارجه‌ی بریتانیا به سفیرش نوشت که با سلطنت محمد رضا موافقت نداشت. «ولیعهد به لحاظ احساساتش دایر بر هواداری از آلمان نباید [برای جانشینی] در نظر گرفته شود. ما نمی‌توانیم استعفای شاه به نفع او را به جز این تفسیر کنیم که نیرنگی است برای ادامه‌ی سیاست ضد متفقین. تالی‌هایی چون پهلوی‌های جوانتر یا بازگشت قاجار [در نظر گرفته شوند.]» اما سفیر بریتانیا موافق محمد رضا بود. او در اول مهرماه شاه شد و هیئت دیپلماتیک را به حضور پذیرفت.^۶

حتی اگر آزادی بخشی از زندانیان سیاسی چون ایرج اسکندری را در ۲۸ شهریور مسلم بگیریم، باز هم جلسه مؤسسان حزب توده نمی‌تواند در هفتم مهر برگزار شده باشد، چون اسکندری خود در خاطراتش می‌گوید که پس از آزادی از زندان و تماس با نوشین (که زندانی نشده بود)، برغم

کنفدراسیون را به خاطر اعتراض آنان به دفاع از این دو «مأمور کا. ژ.ب.» پذیرفتیم. برای ما اصول اخلاقی و حقوق بشر از وحدت کنفدراسیون هم مهمتر بود.^۴ این را بیفزایم که یکی از رفقای پیشین او به نام هوشنگ بهزادی، که چند سال پیش در گذشت، بعد از بریدن از حزب توده پس از انقلاب، روزی مرا به منزلش دعوت کرد و از بابت اجرای دستورات حزبی علیه این نویسنده و انتشارات مزدک اظهار شرمساری کرد و پوزش خواست - دستوراتی که عضو ترفیع یافته‌ی کمیته‌ی مرکزی در عصر کیانوری ابلاغ می‌کرد. گفتنی است که در سال ۱۳۵۲، مدت کوتاهی پس از اینکه در تیرماه ۱۳۵۲ این نویسنده مقدمه‌ی جلد چهارم **اسناد تاریخی** (آثار سلطانزاده) را برای او خواندم تا اگر نظری اصلاحی داشت ملحوظ دارم، جمله‌ی حزب توده برای دانشجویان، **پیکار**، مقاله‌ی ای تهدید آمیز و توهین آمیز در همان مایه علیه انتشارات مزدک منتشر کرد. («نقش گمراه کننده و مخرب "بنگاه مزدک"،» ش. ۲، مهر-آبان ۱۳۵۲). هنگامی که چندی پیش این رفتار زشت را به او متذکر شدم، وی گفت آن مقاله را منوچهر بهزادی نوشته بود! بهزادی نه از انتشار جلد چهارم اطلاع داشت و نه می‌توانست از گورستان این ادعا را تکذیب کند.

^۵ تهران، ۱۳۵۷، صص ۴۱-۳۲۷. **سالنامه‌ی توده**، لایپزیک، ۱۳۴۹، ص ۱۸۲. شش سال پیش از **سالنامه** سرهنگ زیبایی (**کمونیسم در ایران**، تهران ۱۳۴۳) نیز همین تاریخ را عرضه می‌کند.

^۶ Sir Reader Bullard, *Letters from Teheran ...*, London, 1991, pp. 81-83.

تماس با وزیر دادگستری آهی، امید نداشت که عفو عمومی بسرعت به تصویب مجلس برسد؛ لذا، به نوشین گفت :

شاید از طریق شوروی‌ها، که اکنون ارتششان در ایران است و جز در تهران هر چه زندان در طول راه‌شان بود باز کردند، برویم پیش آن‌ها و ماجرا را بگوییم، و من اضافه کردم که اما ما با آن‌ها ارتباطی نداریم. نوشین پیشنهاد کرد که به نمایندگی تجارتي‌شان مراجعه کنیم و صحبت کنیم؛ شاید آن‌ها بتوانند کمک کنند. گفتم: خوب، برویم. محل مؤسسه‌ی تجارتي شوروی که در محله‌ی سرچشمه بود. با نوشین آنجا [رفتیم] و من خودم را معرفی کردم [و گفتم] که می‌خواهم با آقای رئیس صحبت کنم. ... بعد از مدتی که معطل شدیم ما را خواستند و با کسی ملاقات کردیم و من بعداً نامش را فهمیدم [که] بلاچاپکین (Blatchapkin) بود. گفت: شما کی هستید؟ ... گفتیم: عده‌ای از ما را هفت هشت روز است از زندان مرخص کرده‌اند و رفقای دیگر هم با ما بودند، که همه را به اتهام کمونیستی گرفته بودند [و] که هنوز بقیه در زندان هستند. لذا پیش شما آمده‌ایم که ببینیم آیا می‌توانید در این باره کمکی بکنید تا بلکه رفقای ما آزاد بشوند. یا نه؟ ... سؤال کرد: شما روستا را می‌شناسید؟ گفتم: بلی. ... پرسید: حالا او کجاست؟ گفتم: او را تبعید کرده‌اند و الان در ساوه است. گفت: اگر بگوئید روستا اینجا بیاید، خوب می‌شود. ... [روستا را به تهران فراخواندند]. جریان را برای روستا تعریف کرده و گفتیم بلاچاپکین ترا خواسته است با او تماس بگیر و بگو که ما می‌خواهیم این رفقا را نجات دهیم. روستا رفت [با بلاچاپکین] تماس گرفت. و البته آن‌ها مطمئن شدند که ما جریان سالی هستیم.»

هفت هشت روز پس از آزادی از زندان معادل است با هفتم مهر ماه. حال اگر فراخواندن روستا از ساوه هم (با وضع جاده‌های خاکی آن زمان) دو روزی طول کشیده شده بوده باشد، در نهم مهر هنوز افرادی که بعداً در جلسه‌ی «مؤسس» حزب شرکت جستند، در یک جا نبودند، چون اسکندری خود می‌گوید: «پس از آزادی دیگر رفقای زندانی از جمله دکتر بهرامی و بزرگ علوی،» «جلسه‌ای تشکیل دادیم و در آنجا درباره تاسیس حزب صحبت کردیم.» باید تاریخ خروج دسته‌ی دوم از زندان را نیز بدانیم. (حزب توده و سران آن هرگز نکوشیدند تاریخ‌های خروج یک یک خود را از زندان مشخص کنند. دلیل آن روشن است، چون آن تاریخ‌ها نفي تاریخ رسمی هفتم مهرماه می‌شدند!) ما نمی‌دانیم افراد نام‌برده در چه تاریخی آزاد شدند، اما نمی‌توانند زودتر از تصویب لایحه عفو زندانیان سیاسی بوده باشد که از مجلس گذشت. بزرگ علوی نیز، که در دسته‌ی دوم همراه با محمد بهرامی آزاد شد، تاریخ خروج خود از زندان را نمی‌دهد. او می‌نویسد: «من، بدون این که کسی بداند مرخص میش [و] ام، از زندان رها شدم. درب زندان باز شد، و هیچ کس هم آنجا نبود. گمان می‌کنم دکتر بهرامی بود که او هم به ده سال حبس محکوم شده بود. او یک تاکسی گرفت و با هم رفتیم تا [خیابان] سرچشمه، و او رفت به خانه‌اش و من همین طور مات و مبهوت بودم که چه کار کنم. ...» (در آن زمان تاکسی نبود و وسیله‌ی نقلیه‌ی فردی درشکه بود!) اسکندری می‌نویسد که تا پیش از آزاد شدن بقیه، چون علوی و بهرامی، خود او، رادمنش، روستا، و جهانشاهلو یک جلسه‌ی مقدماتی تشکیل دادند. او به برخی دیگر از آزادشدگان دسته‌ی اول چون ملکی، خامه‌ای و قدوه رجوع کرده بود، اما آنان حاضر نشده بودند همکاری کنند. (انور خامه‌ای در جایی می‌نویسد که «من در آن موقع در زندان بودم.

⁷ خاطرات بزرگ علوی، به کوشش ح. احمدی، سوئد ۱۹۹۷، ص ۱۳۲.

هنگامی که آزاد شدم حدود یک ماه از تأسیس آن [حزب] می‌گذشت و مرکز آن در دفتر روزنامه‌ی **سیاست** بود.^۸ به این مطلب باز خواهیم گشت.) اسکندری می‌افزاید: «بعد، البته، قانون، عفو زندانیان سیاسی [در مجلس] تصویب شد... در کمتر از یک ماه رفقا را از زندان بیرون آوردیم... بعداً که این رفقا از زندان مرخص شدند، مانند علوی، بهرامی و غیره، تعداد ما وسیعتر شد... ما جلسه‌ای تشکیل دادیم و در آنجا در باره‌ی تأسیس حزب صحبت کردیم... من پیشنهاد کردم، برای این که حزب ما یک حزب دمکراتیک و ملی تلقی بشود، بهتر است که با سلیمان میرزا، که آدم وجیه‌الله‌ای است، ملاقات کرده و با وی صحبت بکنیم، که اگر موافق باشد، ریاست حزب را به عهده بگیرد... اگر این پیشنهاد را قبول کند، برای حزب خیلی مفید است و ما می‌توانیم در [میان] مردم بیشتر و زودتر نفوذ کنیم.» اسکندری می‌گوید، پس از این که سلیمان میرزا پیشنهاد اسکندری را پذیرفت، «با حضور او و با شرکت حدود بیست و هفت و بیست و هشت نفری که در آن موقع حاضر بودند و از زندان‌ها خلاص شده بودند، جلسه‌ای تشکیل دادیم.^۹»

حال، دوندگی برای جلب کسانی که حاضر نشدند همکاری کنند، کوشش برای فشار به نمایندگان مجلس برای آزادی دیگران، جلسه‌ی مقدماتی با حضور آن چند نفر اولیه و دیدار سلیمان میرزا هم باید وقت گرفته بوده باشد، چه همه‌ی این فعالیت در یک روز میسر نبود. بدینسان، روشن می‌شود که ادعای رسمی حزب توده و خاطره نویسی برخی از رهبران در مورد تاریخ تأسیس حزب توده نادرست است، بویژه اگر قول خامه‌ای را بپذیریم که ملاقات خود با اسکندری برای جلب اش در دفتر روزنامه‌ی **سیاست** می‌داند که در نیمه‌ی دوم بهمن ماه ۱۳۲۰ تأسیس شد. آنچه در این مورد پارادوکسال است و به لغزش زبانی فرویدی می‌ماند این است که ادعای حزب توده دایر «تشکیل جلسه‌ی مؤسسان در هفتم مهر» مطابق است با نخستین دیدار سرهنگ سلیکوف! (که در مقاله‌ی پیشین به آن اشاره کردیم و گزارش کامل آن در مقاله‌ی ۱۹۹۹ در زیر به چاپ می‌رسد.)

نکته‌ی دیگری که در خاطرات اسکندری معیوب است، این اظهار نظر است که پس از آن که «تشکیل حزب اعلام شد... سروصدای عظیمی در آن موقع براه انداخت»^{۱۰} چنان که سلیمان میرزا به کلنل سلیوکوف (Селюков) شکوه کرد، با رفتن رضا شاه هیچ چیز تغییر نکرده بود و حتی هنگامی که او می‌خواست برنامه حزب را چاپ کند، هیچ چاپخانه‌ای از ترس پلیس حاضر به چاپ آن نبود، و آن را برای چاپ به آشنایی در اراک فرستادند. به طریق اولی، اعلام تشکیل حزب توده نمی‌توانست بلافاصله پس از استعفای رضا شاه «سروصدای عظیمی» به راه انداخته بوده باشد. مسلماً، انتشار روزنامه‌ی **مردم**، که امتیاز آن با کمک مصطفی فاتح گرفته شده بود، باید چنین واکنشی را موجب شده بوده باشد.^{۱۱} شاید، انتشار روزنامه‌ی **مردم**، که امتیاز آن با کمک مصطفی فاتح گرفته

^۸ تاریخ صدور پروانه‌ی نشر **سیاست** به نام عباس اسکندری ۱۸ بهمن ۱۳۲۰ بود. (بنگرید به غ. ر. سلامی و م. روستایی، **اسناد مطبوعات ایران، ۱۳۲۰-۱۳۲۲**، تهران، ج. ۳، ص ۵۷۵). پروانه‌ی نشر روزنامه‌ی **مردم**، که به مدد مصطفی فاتح، کارمند عالی رتبه شرکت نفت انگلیس، برای صاحب امتیازش صفرعلی نوعی کسب شد، به تاریخ ۲۷ دی ۱۳۲۰ است. (پیشین، ج. ۴، ص ۵۸۵). اما **سیاست** زودتر از **مردم** منتشر شد.

^۹ ایرج اسکندری، **خاطرات**، ج ۲، پاریس، ۱۹۸۸، صص ۱۵-۴.

^{۱۰} پیشین، ص ۱۹.

^{۱۱} جالب توجه است که تعداد تک فروشی روزنامه‌ی **رهبر** در اسفند ۱۳۲۲ توسط بنگاه سقا، پخش مطبوعات آن زمان در تهران، که به شهربانی گزارش شده بود، ۳۴۰ شماره بود. این رقم مقام دهم را در میان روزنامه‌های تهران داشت، که اولین آن‌ها **اطلاعات** بود با تیراژی برابر ۱۳۶۰۰ شماره. (سلامی و روستایی، **اسناد مطبوعات ایران**، ج. ۱، ص ۱۷).

شده بود، چنین واکنشی را موجب شده بوده باشد؛ منتها اسکندری تاریخ‌ها را اشتباه می‌کند، چنان که بزرگ علوی هم درشکه را تاکسی می‌گوید. در مورد معیوب و ناقص بودن خاطرات اسکندری همین بس که خود بدان معترف است و می‌گوید: «چیزهایی که من می‌گویم از لحاظ تاریخی در تقدم و تأخر آن‌ها ممکن است اشتباه شود. . . . مقصودم این است که این‌ها [گفته‌های او] را فقط باید به‌عنوان یک زمینه‌ای تلقی کرد، چون باید فکر کنم تاریخ‌ها و اشخاص یادم بیاید.»^{۱۲}

خاطرات اسکندری، همانند یاد مانده‌های تمام کسانی که یادداشت‌های روزانه نمی‌نویسند، معیوب است. این نکته در کتابی بخوبی دیده می‌شود که به فرانسه در مورد زندگی اسکندری، به همراه اسناد و مدارک مربوط به دوران دانشجویی او، فشارهایی که از طرف دولت فرانسه و حسین علاء سفیر رضا شاه در پاریس به او وارد می‌شد و موجب بازگشت او به ایران شد، دادگاه ۵۳ نفر، و نیز پس از آن، منتشر کرده‌ام.^{۱۳}

بسیاری جزئیات مربوط به زندگی اسکندری را از روی اسناد تاریخی نوشته‌ام که اسکندری بخاطر فراموشی از آن‌ها در خاطرات خود نیاورده است. البته، اگر خاطرات او را کسی با تبحر حرفه‌ای و اشراف تاریخی انجام داده بود، مسلماً بسیاری از فراموش شده‌های او در ذهنش زنده می‌شد.

نمونه دیگری که می‌توان در مورد معیوب بودن خاطرات او ذکر کرد، نقل او از دستگیری سلیمان میرزا و تبعیدش توسط مقامات انگلیسی به هندوستان است. اسکندری می‌گوید: «انگلیسی‌ها او را گرفته بودند و به هندوستان بردند. و در آنجا اسیر بود، ولی به محض این که انقلاب اکتبر پدید آمد و تزار سرنگون شد، سلیمان میرزا بلافاصله در بمبئی اظهار داشت که اکنون سیاست ما تغییر می‌کند، زیرا با این اعلامی که لنین کرده و با این انقلابی که در روسیه به ظهور پیوسته، یک دشمن بزرگمان از بین رفته و، لذا، ما می‌توانیم بگوییم که دولت شوروی متحد ما علیه استعمار انگلستان خواهد بود.»^{۱۴} چرا این خاطره معیوب و محدود است؟ چون دستگیری سلیمان میرزا توسط مقامات انگلیسی پس از انقلاب اکتبر روی داد و او تازه در سال ۱۹۱۸ به هندوستان تبعید شد و در اثر فشار میرزا کوچک خان و معاوضه‌ی او با زندانیان انگلیسی در جنگ آزاد شد و در سال ۱۹۲۱ به ایران بازگشت.^{۱۵} به هر رو، این امر نشان می‌دهد که خاطرات اسکندری، مانند هر کس دیگری که یادداشت روزانه ندارد، ناقص و معیوب است.

عضو ترفیع یافته‌ی کمیته‌ی مرکزی در عصر کیانوری، برای اثبات این که «تا بحال شوروی دخالتی در تشکیل حزب نداشته است،» از قول ایرج اسکندری می‌آورد که «سلیمان میرزا در تمام طول حیاتش با امپریالیسم تزاری و امپریالیسم انگلستان مبارزه کرده و یکی از رجال برجسته صدر مشروطیت ایران بود،» و خود می‌افزاید که «کاملاً معلوم است که سلیمان میرزا کاملاً جنبه ملی داشت و به هیچ وجه معتقد نبود که باید رفت و به شوروی‌ها روی آورد و از آن‌ها دستور گرفت! او اصلاً چنین طرز فکری نداشت.» یکی از ویژگی‌های تاریخنگاری ایدئولوژیک این است که با حذف واقعیات تاریخی تصویر دخواه به خواننده‌ی ناآگاه عرضه شود. از همین رو، شخص مزبور از همکاری سلیمان میرزا و «کمیته‌ی دفاع ملی» با رایش آلمان در زمان جنگ جهانی اول، که موجب دستگیری او توسط مقامات انگلیسی شد، و شناخته‌تر از آن است که سند تازه‌ای بطلبد، سخی به میان نمی‌آورد؛ او این واقعیت تاریخی را نیز حذف می‌کند که

¹² پیشین، صص ۳-۱۲.

¹³ C. Chaqueri, *Prince iranien rouge. Vie et œuvre de Iradj Esknandari*, Florence, 2002.

¹⁴ پیشین، صص ۴-۲۳.

¹⁵ C. Chaqueri, "Eskandari, Solayman Mirza," *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, NY, 1996, p. 607-8.

سلیمان میرزا، برخلاف عناصری ملی چون مصدق یا یحیی دولت آبادی که با تغییر سلطنت توسط رضا خان مخالفت کردند، به سلطنت رضا خان رأی داد،^{۱۶} و آن هم، به شهادت ایرانشناس شوروی گورکو کریازین، به توصیه‌ی دولت شوروی؛ در حالی که حزب کمونیست ایران طی جلسه‌ای که در قلب مسکو برگزار شد، موضع خود را علیه آن تغییر اعلام کرد؛ یا این که وی از نزدیکان رضا خان سردار سپه و سپس نخست وزیر بود و در کابینه‌ی رضاخان در سمت وزیر معارف شرکت جست، و بنا بر سرویس جاسوسی بریتانیا، این امر به توصیه‌ی شوروی‌ها انجام گرفت؛^{۱۷} یا این که وی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اکتبر همراه چند تن از سیاستمداران دوران رضا شاه چون علی دشتی به مسکو دعوت شد و با آنجا سفر کرد (دهخدا این دعوت را نپذیرفت) و، پس از شرکت در شورای جامعه ضد امپریالیست در بروکسل در دسامبر ۱۹۲۷، در راه بازگشتش به ایران، در حالی که هیچ سمت دولتی نداشت، چند روزی در مسکو اقامت کرد و با مقامات وزارت امور خارجه‌ی شوروی-چچرین، روتشتاین، کاراخان، و لژاوا، کسانی که سیاست سرکوب جنبش جنگل را اداره کرده بودند- ملاقات کرد.^{۱۸} می‌بینیم که تصویر معصومانه‌ای که از سلیمان میرزا ساخته می‌شود با واقعیات تاریخی نمی‌خواند و نسبت به تصویر کامل آن غریبه است.

در مورد رابطه‌ی حزب توده با شوروی‌ها، همین بس که خود اسکندری می‌گوید: «رفته رفته اصلاً بکلی از این جریان عدول شد و مسیر آن به سمت دیگری سمت یافت. البته هدف اصلی اولیه که تشکیل حزب کمونیست نبود، ولی به هر جهت، بعداً اردشیر ظاهراً آنجا هم گفت که این [حزب] را کمینترن باید تصویب کند. خلاصه خودش به کمینترن مراجعه کرده بود.^{۱۹} خلاصه خودش به کمینترن رجوع کرده بود. حالا چه وسائلی داشت، من از آن اطلاعی ندارم. او این چیزها را مخفی نگه می‌داشت بطوری که کسی نفهمد... مثل این که در آنجا به او گفته بودند که بروید با همان حزب توده کار کنید و حزب کمونیست را تصویب و تأیید نکرده بودند.»^{۲۰} نامه نگاری‌های او انسیان با کمینترن این سخن اسکندری را تأیید می‌کنند.^{۲۱}

اما عضو پیشین ک.م. حزب توده در زمان کیانوری سخن اسکندری را «ایرادات ناواردی» به اردشیر او انسیان تلقی می‌کند. او از قول او انسیان می‌آورد: «وقتی [از تبعید] وارد تهران شدم با روستا و ایرج ملاقات کردم. هیچ رفیقی از کمینترن و یا شوروی نیامد ما را ببینند. من هیچ وقت از کمینترن سؤال نکردم که اینها حزب توده را تشکیل داده‌اند، آیا این کار خوب است یا نه؟ اول گفتم تشکیل حزب توده کار خبطی است. ولی وقتی فکر کردم دیدم کار درستی است و رفتم دنبال تشکیل کروژوهای مارکسیستی که تا کنفرانس اول حزب (۱۷ مهر ماه ۱۳۲۱) و انتخاب کمیته مرکزی ادامه داشت.»^{۲۲} هم او در مقاله‌اش می‌افزاید که این گفته‌ی او انسیان «کاملاً گواه بر درستی اظهارات فوق‌الذکر اردشیر او انسیان و گواه صداقت او در گفتار است.» اما او

¹⁶ ن. رستگار «جلس مؤسسان ۱۳۰۴ و مخالفان آن»، «آینده»، ۱۶/۱۲-۹، صص ۷۰-۷۶۵، و نیز :

Gurko-Kriazhin, *Kritikecheskie razmyshshleniya o perevorote v Persii* (Critical reflections on the Coup d'Etat in Persia, *Novyi Vostok*, no. 15, 1926.

¹⁷ C. Chaqueri, "Eskandari, Solayman Mirza," *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, NY, 1996, p. 607-8.

¹⁸ *ایزوستیا*، ۱۹ ژانویه ۱۹۲۸؛ آرشیو وزارت خارجه ی فرانسه، ایران، پرونده ی ۳۸، صص ۱۷۷.

¹⁹ تأکید افزوده.

²⁰ اسکندری، *خاطرات*، ج. ۲، ص ۲۱.

²¹ Comintern Archives at RtsKhIDNI: 495/20/218/9-20.

²² اسکندری، *خاطرات*، ج. ۲، صص ۱۶، ۲۲، پانوشت؛

خود از خاطرات شفاهی او انسیان می‌آورد که «وقتی حزب توده‌ی ایران را ایرج، روستا، و بقیه تأسیس کردند، یک مرکز کمونیستی مخفی، از جمله با شرکت ایرج، رادمنش، بهرامی، و یزدی به وجود آورده بودند و اردشیر را هم که در تبعید بود، به عضویت این مرکز در نظر گرفته بودند. این مرکز نامه‌ای به دیپتروف رئیس کمینترن می‌نویسد و تشکیل حزب را به اطلاع کمینترن می‌رساند و اردشیر را به‌عنوان نماینده‌ی خود معرفی می‌کند. نماینده‌ی کمینترن در ژانویه یا فوریه‌ی ۱۹۴۲ با نامه‌ای از سوی کمینترن می‌آید و ارتباط برقرار می‌شود. این ارتباط تا سال ۱۹۴۶ که اردشیر از ایران خارج می‌شود از طریق او ادامه داشته است [بود].»^{۲۳} (کمینترن در سال ۱۹۴۳ منحل شد!) البته، بنابر گفته‌ی محمد بهرامی، عضو کمیته‌ی مرکزی و هیئت اجرایی حزب در بازجویی‌هایش در فرمانداری نظامی، او، ظاهراً، همراه با کامبخش، با علی‌علی‌اف دبیر سفارت شوروی «به منظور تبادل نظر راجع به اداره‌ی امور حزب و کسب تعلیمات لازمه در مورد حزب توده» تماس داشته بود، اما «پس از متواری شدن کامبخش» بهرامی دیگر ارتباطی با علی‌اف نداشته بود. «گویا احسان طبری که متصدی روزنامه بود چندی قبل و بعد از کنگره‌ی دوم (سال ۲۷ [۱۳] با روس‌ها ارتباط داشت.»^{۲۴}

اکنون باید پرسید که تماس با «رفقا» کمینترن به چه منظوری بود؟ اگر حزب توده صرفاً یک حزب دمکراتیک و ملی بود، چرا باید با کمینترن رابطه می‌داشت؟ کمینترن دستگاه رهبری کننده‌ی احزاب کمونیست بود و احکام و دستورات کمینترن، بنا بر بیست و یک شرط عضویت در آن، مصوبه‌ی کنگره‌ی دوم آن در تابستان ۱۹۲۰، لازم‌الاجرا بودند. لذا، هر حزبی که با کمینترن مربوط می‌شد، الزاماً مطیع آن نیز بود. اسنادی که به ضمیمه‌ی این مقدمه می‌آیند این نکته را بخوبی آشکار می‌سازند. در سند کمینترن موسوم به «پیشنهاد در باره‌ی کار کمونیست‌ها در حزب توده»، از جمله گفته می‌شود که بایستی «به خطمشی توافق شده با سلیمان میرزا ادامه داده شود. ... هنگام انجام تغییرات در ترکیب حزب، باید کوشش کرد که عناصر بی‌پرنسیب و آزمند از قماش عباس اسکندری، و نیز کسانی که از استعداد رهبری بی‌بهره‌اند، کنار گذاشته شوند. ... برای این که رهبری حزب توده نسبت به مسائل عمده‌ی سیاست اتحاد شوروی در ایران جهت‌یابی درستی بیابد، تنها یک خط ارتباطی میان ارگان‌های شوروی و حزب توده برقرار شود، که عبارت است از ارتباط شخصی از طریق سلیمان میرزا به‌مثابه رهبر حزب. در مورد دستورهای صادره از طرف سفارت به حزب توده»^{۲۵} باید با رهبری کمیته‌ی اجرایی کمینترن توافق شود. در همه حال، باید رابط ما [کمینترن] در ایران با حزب توده را در جریان کارها گذاشت. ... ارگان‌های شوروی در ایران باید بطور منظم ماهیانه در حدود چهل تا پنجاه هزار ریال به روزنامه‌های دموکراتیک **سیاست** و **مردم** کمک کنند. ... به رضا روستا و آرداشس او انسیان هر کدام ماهیانه صد دلار پرداخت شود. جهت کمک مالی به کمونیست‌ها، ارگان‌های شوروی در ایران انجام کارهای راه‌سازی و حمل و نقل را به آنان مقاطعه دهد.»^{۲۶}

همچنین، در گزارش اردشیر او انسیان به کمینترن در مورد «وضعیت سیاسی عمومی ایران» از جمله گفته می‌شد که «پس از ورود قشون سرخ به ایران ... استبداد رضا شاهی تا اندازه‌ای برطرف گردید. در نتیجه، کمونیست‌ها و زندانیان سیاسی و تبعید شدگان مشغول تشکیلات و نهضت شدند. پس از آزادی کمونیست‌ها برای رهبری این نهضت عده‌ای از

²³ پیشین، صص ۲۲-۲۱، پانوش.

²⁴ فرمانداری نظامی تهران، **سیر کمونیسم در ایران** ...، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۱۷.

²⁵ تأکید افزوده.

²⁶ "Predloženiia po rabote jommunistov v Narodnoi Partii," Comintern Archives at RtsKhIDNI: 495/20/218/9.

کمونیست‌ها با کمک رفقای شوروی بوروی موقتی از اشخاص زیر تشکیل دادند: اردشیر [اوانسیان]، رضا روستا، دکتر [محمد] بهرامی، ایرج اسکندری، دکتر [رضا] رادمنش، و دکتر [محمد] یزدی. (در موقع تشکیل این بورو دکتر بهرامی در زندان قصر و اردشیر در زندان در بندر عباس محبوس بود [بودند]... کارهای این بورو در عرض سه ماه [از جمله عبارت بود از] تشکیل حزب توده با پروگرام ضد فاشیستی [و دفاع] از دموکراسی... کمونیست‌ها امروزه سه موضوع اساسی را مد نظر دارند: حمایت و تقویت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی...؛ مبارزه‌ی شدید بر علیه فاشیسم...؛ مبارزه برای اجرای اصول دموکراسی در ایران...» در مورد تحول جریان مذکور، اوانسیان به کمینترن نوشت: «در حال حاضر دو انحراف در رویه‌ی ما امکان پذیر است (راست [روی] و چپ [روی]). راست عبارت از آن است که تشکیلات حزب کمونیست در حزب توده محمول شود. خطر چپ عبارت از آن است که از نهضت‌های توده‌ای جدا و تنها بمانیم. باید جداً سعی کرد که حزب توده رسمی و علنی شده و روزنامه‌ی ارگان خود را دارا باشد، و حتی‌المقدور سعی کرد که حکومت و پارلمان از اعضای حزب توده تشکیل شود.» او افزود که «برای ارتباط و حل و فصل قضایای فوق بوروی موقتی پیشنهاد دارد که یک نفر برای نمایندگی به کمینترن اعزام شود و برای تعیین خط مشی کار در ایران رهبریت کمینترن را جلب نماید.»

افزون بر تأیید تماس اوانسیان با کمینترن این نامه‌ی اردشیر اوانسیان نشان می‌دهد که در آن تاریخ حزب توده هنوز علنی نشده بود؛ تأسیس آن از طریق بوروی موقتی کمونیست‌های نام‌برده و با «کمک رفقای شوروی» تشکیل شده بود. این نامه‌ی اوانسیان تأیید سخن ایرج اسکندری در مورد تماس اوانسیان با کمینترن است، که عضو زخمی (تراماتیزه) کمیته‌ی مرکزی عصر کیانوری نفی می‌کند. از سوی دیگر، دخالت شوروی‌ها در تشکیل گروه کمونیستی اداره کننده‌ی حزب توده به عنوان یک سازمان پیشخوان ضد فاشیستی، یعنی درست آنچه سرهنگ سلیوکوف به سلیمان میرزا توصیه کرده بود، تأیید می‌شود. علاوه بر این‌ها، در نامه‌ای که انور خامه‌ای چندین سال پیش به عضو زخمی (تراماتیزه) کمیته‌ی مرکزی عصر کیانوری نوشت، چنان که در بالا آوردیم، گویا گفته شده است که «من در آن موقع در زندان بودم. هنگامی که آزاد شدم حدود یک ماه از تأسیس آن [حزب] می‌گذشت و مرکز آن در دفتر روزنامه‌ی **سیاست** بود.^{۲۸} وقتی مرامنامه‌ی موقت آن [چنان که در مقاله‌ی ۱۹۹۹ آمده است، از طریق کمینترن به تصویب استالین رسیده بود] [که] در مقدمه‌اش از سلطنت مشروطه پشتیبانی نموده بود و اسامی کمیته‌ی مرکزی آن [را]، که شامل عباس اسکندری و شیخ حسین یزدی بود، مشاهده کردم، ناراحت شدم، و از کسانی که به من پیشنهاد عضویت کردند، پرسیدم: این چه حزبی است [که] درست کرده‌اید؟ چرا منتظر نشدید که رفقایمان که در زندان قصر یا زندان‌های جنوب هستند، بیایند و به اتفاق هم حزب را تشکیل دهیم.» (اینجا باز دیده می‌شود که یک ماه پس از تشکیل حزب توسط اسکندری و دیگران، هنگامی که خامه‌ای آزاد شد، بهرامی و دیگران هنوز در زندان بودند.) خامه‌ای ادامه می‌دهد که «آن‌ها، یعنی نوشین، خیرخواه، طبری و خود اسکندری گفتند که این دستور رفقای شوروی است. ببینید، من نمی‌گویم این طور بود؛ می‌گویم از آن‌ها شنیدم که [رفقای شوروی] این طور گفته‌اند. تنها من نبودم. کسان دیگری هم این ایراد را داشتند. خلیل ملکی هم به همین جهت عضو حزب نشد و در خاطراتش هم نوشته است... آنچه مسلم است این [است] که در آن موقع اسکندری

²⁷ Comintern Archives at RtsKhIDNI: 495/20/218/20ob-22.

²⁸ یعنی یک ماه پس از نیمه‌ی دوم بهمن ۱۳۲۰، که بعید به نظر می‌رسد درست باشد. به احتمال قوی، خاطره‌ی انور خامه‌ای دقیق نیست.

این دلایلی را که حالا برای تأسیس حزب توده می‌آورد، که از زندان نقشه‌ی آن را در سر داشته است [بود] ... نمی‌گفت. ... اگر یکی دیگر از کسانی که در بند ۷ بودند آن را تأیید کند، من قبول دارم و تسلیم هستم. ... ارتباط رهبران حزب توده با سفارت شوروی (یا به قول آرداشس، کمینترن) از همان ماه‌های اول قابل انکار نیست.» چنانکه دیده می‌شود آنچه خامه‌ای به یاد می‌آورد تأکید بیشتری بر اسناد کمینترن می‌گذارد، اگرچه بدون خاطره او هم نمی‌توان در مورد این امر تردید کرد، چون اسناد کمینترن در این مورد قابل تردید نیستند.

در مورد سخنان غیر تاریخی اسکندری در مورد پیدایش و برنامه‌ی آن حزب گفتنی است که ایرج اسکندری در دوره‌های مختلف مواضع خود را تغییر داده بود. وی در مقاله‌ای که نزدیک به یک سال پس از غیر قانونی کردن حزب توده به فرانسه منتشر کرد نوشت: «چند تن از زندانیان سیاسی [اعضای ۵۳ نفر در پائیز ۱۹۴۱] همین‌که از زندان آزاد شدند، با یکدیگر در تهران ملاقات کردند و، پس از مطالعه‌ی وضعیت [کشور]، تصمیم گرفتند یک سازمان سیاسی، که در برگزیده‌ی همه‌ی احزاب سیاسی منحل (در دوران رضا شاه) باشد، به نام حزب توده ایجاد کنند، یعنی، حزب توده‌های مردم.»²⁹ به‌سختی می‌توان تصور کرد که، با توجه به دید و بازدیدهای طبیعی خانوادگی و فامیلی پس از بیش از چهار سال اسارت و وضعیت ناروشن مملکت، این «مطالعه‌ی وضعیت» کشور ظرف همان هفته‌ی پس از خروج از زندان انجام گرفته بوده باشد. اما همو در تابستان ۱۹۷۴/۱۳۵۳ موضعی دیگر در مورد تأسیس حزب توده اختیار کرد. در این روایت او مدعی شد که حزب توده از همان آغاز یک حزب «طبقه‌ی کارگر» بود. او افزود که به‌هنگام ایجاد آن پس از اشغال ایران توسط متفقین «کمونیست‌های ایرانی در آن زمان با دو تالی روبرو بودند. یا می‌بایست ... سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر ایران را از نو تحت نام حزب کمونیست [ایران]، تشکیل می‌دادند و سپس می‌کوشیدند جنبش را از خارج به نحوی رهبری نمایند، یا این که با ایجاد یک حزب واحد انقلابی رهبری جنبش را مستقیماً در دست می‌گرفتند و مانع از آن می‌شدند که نیروهای غیر پرولتری زمام نهضت را قبضه کرده و آن را به مسیر دیگری اندازند.» او سپس می‌افزاید: «بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان و سنجش سود و زیان هر یک از دو شیق کمونیست‌ها را به این نتیجه رساند که راه دوم مرجح است، زیرا: اولاً، اجرای وظایف مبرم در مورد تجمع کلیه‌ی نیروهای دمکراتیک برای مقابله با اقدامات فاشیستی عمال هیتلری در ایران و جلوگیری از استقرار مجدد دیکتاتوری نظر به تحول سریع اوضاع داخلی و خارجی مستلزم سرعت عمل بود، و این امر بدون تشکیل هر چه سریع‌تر سازمان سیاسی انقلابی و سازمان دادن جنبش امکان نداشت؛ ثانیاً، تشکیل مجدد سازمان تحت نام حزب کمونیست وحدت نظری که میان جریان‌های ملی و دموکراتیک در آن زمان خود بخود وجود یافته بود، دچار خطر می‌شد، و جداً بیم آن می‌رفت که این فرصت به سود عوامل غیرپرولتری و بورژوازی از دست برود، و یا ارتجاع موفق شود قسمتی از آن را تحت عنوان مبارزه با کمونیسم جدا سازد؛ ثالثاً، قانون ضد کمونیستی ۱۰ خرداد ۱۳۱۰ کماکان به قوت خود باقی بود. ...»³⁰ حتی یک نگاه تند به برنامه‌ی حزب توده و اعلامیه‌های آن از ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷، به‌ویژه طی سال‌های جنگ، به‌روشنی نشان می‌دهد که منافع طبقه‌ی کارگر در رأس الویتهای حزب توده قرار نداشت تا بتوان آن حزب را یک حزب

²⁹ I. Eskandari, "Histoire du Parti Tudeh," *Moyen Orient*, no. 6, décembre 1949, p. 9.

³⁰ ا. اسکندری، «چند نکته در باره‌ی بنیان‌گذاری حزب توده‌ی ایران و تحول آن»، *دنیا*، دوره‌ی سوم، ش ۳، شهریور ۱۳۵۳.

کارگری نامید.^{۳۱} در سال‌های جنگ، حزب توده در بسیاری از موارد با اعتصابات کارگران برای افزایش دستمزد و بهبود وضعیت کار مخالفت می‌کرد.^{۳۲}

در مقاله‌ی دیگری در باره‌ی «سیاست اقتصادی حزب توده‌ی ایران»،^{۳۳} یعنی حزبی که اسکندری در روایت دوم حزب «کارگری» می‌نامد، گفته می‌شود: «خلاصه کنیم. روش اقتصادی حزب توده‌ی ایران از بین بردن اختلاف عظیم سطح زندگی به وسیله‌ی وضع قوانین مفید و تقویت ثروت ملی است، و این حزب نه مخالف بازرگانی بازرگانان و نه دشمن سرمایه‌ی سرمایه‌داران است. این است بیان صریح و بی‌پرده پوشی از سیاست اقتصادی حزب توده‌ی ایران.» این تعریف یک حزب رفرمیست است، نه کارگری انقلابی.

در سال ۱۹۸۵، اسکندری باز روایت نسبتاً متفاوتی از تأسیس حزب توده به دست داد. وی در نامه‌ای که به **کیهان** (لندن، ۲ خرداد ۱۳۶۳/۲۳ مه ۱۹۸۵) نوشت، اما پس از مرگ او نشر یافت، اظهار داشت: «حزب توده توسط افراد ملی مانند سلیمان میرزا اسکندری، امیرخیزی، موسوی تبریزی، شمس زنجانی، عبدالقادر آزاد، و برخی از [گروه] ۵۳ نفر پایه‌گذاری شد.» اسکندری افزود که حزب توده به گرد یک برنامه‌ی «ملی و دموکراتیک» سازمان داده شد تا «بتواند توده‌های مردم (کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، و روشنفکران مترقی) را بسیج کند.» او افزود که وی هرگز مخالفت و مقاومت خود با عناصری که می‌کوشیدند سازمان حزبی را به راه‌هایی بکشانند که با استقلال آن مغایرت داشت، یعنی فراکسیون کامبخش-کیانوری، پنهان نداشته بود. این ادعا نیز صحت ندارد. اگر چه او در آغاز با عضویت کامبخش در حزب مخالفت کرده بود، اما سرانجام زیر فشار «رفقا» عضویت لودهنده‌ی پنجاه و سه نفر را، که عضو ان.کا.و.د. / کا.ژ.ب. بود، پذیرفت؛ همچنین، با این که وی در پلنوم چهارم حزب در سال ۱۳۳۶ یک رساله‌ی «صد صفحه» ای در مورد جنایت کامبخش در لودادن ارانی و دوستانش عرضه کرد، سرانجام پس از سفارش «رفقا»^{۳۴} نظر خود را دنبال نکرد و آن رساله حتی در داخل حزب

³¹ برای برنامه‌ی حزب توده و تشریح آن بنگرید به احمد قاسمی، «حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟»، *اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ۲۳ جلد، فلورانس/تهران، ج. ۱، ۱۹۶۹ و ۱۳۵۹/۱۹۸۰، ص ۴.
³² مثلاً، بنگرید به دو اثر زیر:

H. Ladjevardi, *Trade Unions and Autocracy in Iran*, Albany, NY. 1985 and C. Chaqueri, *The Conditions of the Working Class in Iran*, Florence. 1978 [I, and II-IV, 1990-92]

³³ **رزم**، ارگان حزب توده، ش ۶۵، سال اول، ۱۳۲۲.

³⁴ سرگرد پرویز اکتشافی (**خاطرات**)، به کوشش ح. احمدی، کلن، ۱۳۷۷ (ص ۲۰۰)، عضو سازمان افسری و یکی از منشیان پلنوم چهارم منعقد در مسکو، تابستان ۱۳۳۶، می‌نویسد که پس از طرح نظرات مربوط به لودادن گروه ارانی به پلیس رضا شاه توسط کامبخش، «نماینده‌ی حزب کمونیست شوروی سیمیونف به جلسه آمد و تأیید کرد که کمینترن کامبخش را تیرئه نموده است [بود]. بدین نحو، جلو اعتراضات عده‌ای از اعضای کمیته‌ی مرکزی از جمله اسکندری، روستا، کشاورز، و دیگران علیه کامبخش گرفته شد و قطع گردید، چون هرچه شوروی می‌گفت وحی مُنزل بود.» (لازم به تذکر است که، بنابر اسناد کمینترن، تا سال ۱۹۴۳ که کمینترن منحل شد، آن سازمان به کار کامبخش رسیدگی نکرده و او را تیرئه نکرده بود.) مدعی استقلال حزب توده در نقدی که به خاطرات اکتشافی در جمله‌ی سازمانی خود نوشت («نقدهای بر خاطرات آقای پرویز اکتشافی»، *راه آزادی*، شماره ۶۰، ۱۹۹۹، ص ۱۵-۱۴) به گفته‌ی وی دایر بر شرکت نماینده‌ی ح.ک. شوروی در پلنوم تاخت. وی، چنانکه همواره این نظر غیر واقعی را عنوان کرده است، از کنار این نکته در نوشته‌ی این نویسنده («آیا ما اصلاح پذیر هستیم؟») با سکوت می‌گذرد که به نقل از اسناد شوروی آوردیم که سفیر شوروی در آلمان شرقی در آن اجلاس از کمیته‌ی مرکزی حزب توده شرکت داشت که طی آن غلام یحیی، به دستور حیدر علی اف، پیشنهاد برکناری اسکندری و جانشینی او توسط کیانوری را مطرح و به تصویب ناگزیرانه حاضران رساند. بنابر گفته‌ی فریدون آذرنور، همه، جز وی، رأی مثبت دادند، حتی خود اسکندری.

هم پخش نشد. افزون بر این، مردم ایران و اعضای عادی حزب هم از این اعتراضات تا سالها اطلاع نداشتند. به عبارت ساده، اعتراضات خجولانه‌ی او به باند کامبخش-کیانوری کاملاً بیهوده و بلا اثر ماندند.

در یک اعلامیه‌ی حزب توده به سال ۱۳۲۵ به مناسبت شرکت آن حزب در کابینه قوام از جمله آمده است که:

«اکنون از آغاز مبارزه‌ی خستگی ناپذیر حزب توده‌ی ایران پنج سال می‌گذرد. این مبارزه به منظور نگرهبانی از استقلال حقیقی میهن و استقرار رژیم دموکراسی میان دو صف متمایز توده‌های زحمتکش و روشنفکر از یک سو؛ و عمال دیکتاتوری و مزدوران استعمار از، سوی دیگر ... برای جلوگیری از جنگ و حفظ صلح هیچ راهی به جز تعمیم دموکراسی و شرکت دادن توده‌ها و ملتها در سرنوشت خود وجود ندارد. ... این کابینه [ی ائتلافی حزب توده و قوام]، بر خلاف دولت‌های پیشین، برای افکار عمومی اهمیت و ارزش قائل بود و در باره‌ی رفع تیرگی [در] سیاست خارجی و حل مسألت‌آمیز آذربایجان همان طریق را برگزید که تمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت، و به همین سبب توفیق یافت در این راه قدم‌های بلندی بردارد. ملت ایران نیز به‌منظور حل کلیه‌ی مشکلات داخلی و خارجی پشتیبانی خود را از کابینه‌ی آقای قوام السلطنه دریغ نداشت. ... چنانچه [چنان که] در موقع ائتلاف با حزب ایران ضمن اعلامیه‌ی مشترک همکاری در سیاست خارجی و داخلی اعلام گردید، حتم داریم در این مورد [شرکت در کابینه‌ی قوام] هم که این دو حزب هم وارد کابینه می‌شوند این همکاری همچنان ادامه یابد. از این رو، پس از آن که کمیته‌ی مرکزی موافقت خود را با شرکت در دولت [قوام] اعلام داشت، سه تن از رفقای مبارز ما به رئیس دولت [قوام] معرفی شدند، که اکنون به شرح زیر در کابینه شرکت می‌کنند: آقای ایرج اسکندری، وزیر پیشه و هنر و بازرگانی؛ آقای دکتر کشاورز، وزیر فرهنگ، آقای دکتر یزدی، وزیر بهداری. ما ازین رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی [نخست وزیر قوام] و آزادخواه در دستگاه حاکمه تصفیه‌ی واقعی را عملی نمائیم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک نمائیم. ... [الخ].»^{۳۵}

اما پس از استعفای قوام برای کنار گذاردن مؤتلف خود حزب توده از کابینه در اعلامیه‌ی آن حزب می‌خوانیم:

... ملت ایران با وجود فداکاری‌ها و جان فشانی‌ها که برای تأمین آزادی و حکومت ملی خود نموده است، آن هم در دوران زمامداری جناب اشرف، که خود را منادی اصلاحات و تأمین کننده‌ی انتخابات آزاد معرفی می‌فرمودند، از حقوق طبیعی خود محروم [می]شود و وضع به صورت حاضر در [می]آید که کوچکترین آزادی برای هیچکس و هیچ طبقه و هیچ حزبی باقی نماند، و فقط افراد و عناصر استفاده‌جویی که بنا به مقتضیات زمان همیشه به دنبال جریان روز و زمامداران وقت رفته‌اند و می‌روند در حزبی به نام دموکرات ایران، که تحت رهبری جناب اشرف قرار دارد، جمع شده‌اند، و هرگونه آزادی در اعمال و رفتار را منحصر به خود کرده‌اند، و با استفاده‌ی نامشروع از وسائل و نیروی دولتی از هیچ گونه تضییق و اختناق

³⁵ ظفر، ارگان اتحادیه‌های کارگری حزب توده، ش ۳۲۱، اول مرداد ۱۳۲۵.

[بر] طبقات دیگر مردم و سایر احزاب مختلف خودداری نمی‌کنند.
...

مؤلفان کتاب **گذشته چراغ راه آینده است** (ص ۱۵۱)، که خود از اعضای فعال حزب توده بودند، می‌نویسند که، با آن که «حزب توده از نظر مرامنامه و برنامه ... و همچنین با داشتن رهبرانی نظیر سلیمان میرزا اسکندری و نورالدین الموتی حزبی بود آزادیخواه و مرفی و مدافع قانون اساسی و مشروطیت»، و «اگر چه این حزب از نظر طبقاتی شکل جبهه‌ای را داشت، به لحاظ جهت‌گیری سیاسی، فکری، و تعلیماتی و تشکیلاتی- با وجود تزلزل‌ها و نوساناتی که در جریان فعالیت حزب مشاهده می‌شد-» اما «در مجموع حزبی بود مدافع مارکسیسم- لنینیسم، و بنا به رسم زمان و ضعف رهبری و فقدان رهبرانی شایسته و کارآزموده، دنباله‌رو و مدافع بی‌قید و شرط سیاست دولت شوروی.»

بنابر آنچه در اینجا و مقاله‌ی ۱۹۹۹، که در زیر می‌آید، باید گفت که تقلای عضو ترفیع یافته‌ی ک.م. حزب توده در عصر کیانوری برای تکیه به‌خاطرات مخدوش اسکندری و جعلی خواندن گزارش یک سرهنگ اطلاعاتی ارتش سرخ زمان استالین و نادیده گرفتن نامه‌ی دیمیتروف به «رهبر کبیر پرولتاریای جهان» (۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰، دو ماه و ده روز پس از تاریخ ادعائی تأسیس حزب) برای تأیید ادعای ایجاد حزبی به نام «توده» توسط ایرج اسکندری و چند تن دیگر بیهوده است و تلاشی است برای آرامش خاطر شخصی کسی که عمر خود را در حزبی تلف کرده است که خلاف آنچه مدعی بود، انجام می‌داد- حزبی که جان و توان دست کم دو نسل از ایرانیان خواستار خدمت به مردم بلادیده‌ی ایران را به باد داد و هرگز حاضر نشد با خود در آینه تاریخ روبرو شود. چه نیکو می‌بود اگر افرادی که در مسؤولیت تباه‌شدن زندگی بسیاری و کشته شدن عده‌ای دیگر سهم بوده‌اند، شجاعت اخلاقی این را می‌داشتند که دست کم با اعتراف به خطاهای خود گامی کوچک در التیام دردهای خانواده‌هایی بر می‌داشتند که قربانی خطاهای آنان شده‌اند. اما افسوس که این آرزویی است که ما باید به گور ببریم، چه، چنان که در این سخن پایانی می‌بینیم، **برخی به هیچ رو اصلاح‌پذیر نیستند.**

در پایان، نکته‌ی مهم دیگری که به تداوم ریاکاری و سانسور تاریخی این عضو کمیته‌ی مرکزی عصر کیانوری در این نمونه هویدا می‌شود که وی تنها آنچه را از نامه‌ی خامه‌ای در مقاله‌اش ذکر می‌کند که طی آن نویسنده‌ی نامه می‌پذیرد که وی در مورد حضور علی‌اف در جلسه‌ی مؤسسان حزب دچار اشتباه شده بود، اما نکات دیگری را که از آن نامه در بالا نقل کردیم، م سانسور می‌کند، چون به نفع تز او نیست. پس، ما به کیفیت واقعی این مورخ بدون گیومه پی می‌بریم و او را به‌عنوان یک ایدئولوگ تاریخ می‌شناسیم. نباید ناگفته گذارد که این مورخ بدون گیومه، که به هنگام نگارش کتاب **نگاهی از درون** ... فصل به فصل آن را برای این نویسنده، که در آن زمان در آمریکا تدریس می‌کرد، می‌فرستاد تا بخوانم و ایرادهای تاریخی آن را گوشزد کنم- ایراداتی که غالبشان را ملحوظ نداشت. اما یک مورد را که ملحوظ داشت و خوب به یاد می‌آورم، مربوط به کامبخش بود؛ وی از او به‌عنوان مردی یا کمونیستی «باشرف» یاد کرده بود. به او تذکر دادم که گذاشتن چنین صفتی در مورد کسی که گروه ارانی را تحویل پلیس رضاشاه داده بود باعث بی‌آبرویی خود وی خواهد شد. افسوس که چنین پندی به او دادم، چه او تنها بخاطر حفظ آبروی خویش حذف این صفت نادرست را پذیرفت، چه او


³⁶ «نامه‌ی سرگشاده‌ی جبهه‌ی مؤتلف احزاب و مطبوعات آزادیخواه به نخست وزیر [قوام السلطنه]»، «**ظفر**»، ۱۰ آذرماه ۱۳۲۵.

هنوز به «شرف» آن عضو ان.کا.و.د.د./کا.ژ.ب. عقیده‌مند است و بسان او هم عمل می‌کند، و می‌گوید:

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد / به خاک پای عزیزت که عهد
نشکستم (حافظ)

خسرو شاکری زند (پاریس، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۷، روز آتش بس)

۱۲
۱۳


НКО СССР

ГЕНЕРАЛЬНЫЙ ШТАБ КРАСНОЙ АРМИИ
НАЧАЛЬНИК
РАЗВЕДЫВАТЕЛЬНОГО
УПРАВЛЕНИЯ

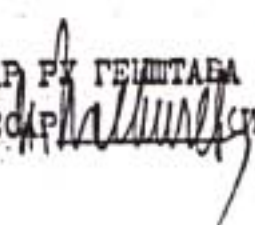
№ 604846
г. Москва

СОВ. СЕКРЕТНО
экз. № 1

**ГЕНЕРАЛЬНОМУ СЕКРЕТАРЮ ИККИ
тов. ДМИТРОВУ**

Направляю Вам для ознакомления и использования запись бесед наших работников с политическим деятелем Ирана СМЛЕЙМАН МИРЗОЙ, организатором "Партийной группы" в Иране и перевод программы этой группы.

ПРИЛОЖЕНИЕ: упомянутое на 13 листах.

ВОЕННЫЙ КОМИССАР РУ ГЕНШТАБА РККА
БРИГАДНЫЙ КОМИССАР  (Сильчев)

Отп. 2 экз. ак. 9.11.1941г.
Экз. № 1 - в адрес;
Экз. № 2 - в дело.

دو برگ از گزارش ارتش شوروی به کمیته پیرامون دیدارهای سرهنگ سلیوکف با سلیمان میرزا برای تشکیل حزب توده ↓

Я ответил ему, что настоящая обстановка для создания надежной партии наиболее подходящая и что ему в его работе будет оказана помощь, если не будет противостоять нашим интересам.

В заключение Сулейман Мирза заявил следующее:

1. Мы будем заниматься организацией, чтобы добиться демократических свобод и облегчения жизни иранского народа.

2. Вы должны нам оказать помощь в этом деле и способствовать освобождению и восстановлению гражданских прав политическим заключенным.

Договорились встретиться завтра (30.9.41) в 12 часов дня и что г. Сулейман Мирза к этому времени подумает по некоторым вопросам.

При этом констатировали, что г. Сулейман Мирза согласен работать при нашей помощи.

ВЕРНО:

НАЧАЛЬНИК 2 ОТДЕЛЕНИЯ 3 ОТДЕЛА
ПОЛКОВНИК Алиев (СЕЛЖОВ)

"8" ноября 1941 г.

Отп. 5 экз. ак. 7.11.1941 г.

نامه ی دیمیتروف به استالین، مولوتف، یریا، و مالنکف برای کسب دستور در مورد تأسیس و برنامه ی حزب توده (ص ۱) ↓

15

т.т. СТАЛИНУ, МОЛОТОВУ, БЕРИЯ, МАЛЕНКОВУ.

Группа иранских коммунистов, бывших политических заключенных, приступила к восстановлению Компартии Ирана. Они создали временное бюро, выделили одного товарища /Арташес Ованесян/ для связи с ИККИ и обращаются к нам за директивой. Просят также нашего согласия отправить своего делегата к нам. По материалам Отдела кадров ИККИ и на основе сведений работников НКВД которые на месте связаны с ними, можно считать этих иранских коммунистов вполне честными революционерами и просоветскими людьми. - Одновременно в Иране создана демократическим деятелем Сулейманом Мирза Народная партия с демократической программой. Мирза уже на протяжении 30 лет ведет борьбу за демократические преобразования в Иране. В этой народной партии принимает участие и часть иранских коммунистов. - Учитывая особые условия Ирана /совместная с англичанами оккупация, демагогическая и подрывная работа гитлеристов и их агентов, настороженность и враждебность части правящих иранских кругов/, мы считаем, что восстановление иранской Компартии, которая всегда была небольшой сектантской группой, вряд ли принесет в настоящий момент пользу, а известные затруднения и осложнения причинит наверняка. Это усилит подозрительность и недовольство в рядах правящих кругов, даст больше возможности немецким агентам запугивать иранскую буржуазию опасностью советизации Ирана, да и самих англичан сделает более подозрительными в отношении Советского Союза, якобы стремящегося к советизации Ирана. Поэтому полагаем бы, что при нынешней ситуации не следовало бы восстанавливать Компартию, а коммунисты должны работать в Народной партии и проводить линию: 1/ Борьбы за демократизацию Ирана; 2/ Защиты интересов трудящихся; 3/ Укрепления дружественных отно-

نامه ی دیمیتروف به استالین، مولوتف، بریا، و مالنکف برای کسب
دستور در مورد تأسیس و برنامه ی حزب توده (ص ۲)

16

- 2 -

шений между Ираном и Советским Союзом; 4/ Полного искоренения агентуры фашизма в Иране и подавления антисоветской пропаганды. Наряду с этим, коммунисты должны работать для создания профсоюзов и крестьянских организаций. - Считаю также нецелесообразной отправки к нам делегата иранских коммунистов, так как и этот факт будет использован нашими врагами в Иране. Вместо этого можно послать нашего подходящего товарища, под соответствующим легальным прикрытием, который помог бы иранским товарищам в проведении этой линии. - Если от Вас не будет другого указания, я думаю передать иранским товарищам советы в этом смысле.

ЛИМИТРОВ.

9 декабря 1941 года.

سیاست عمومی ایران

تقدیر ایران در تاریخ و سیاست و دست‌اندرکاران و مردم ایران و مردم ایران
بوده و لیکن روابط فرحات طاهر آذربایجان هفتاد و یک سال است ایران
عاشق می‌باشد و عدلیات قانونی آلمان بعد از این رسید می‌باشد
در ایران حکومت و صنعت کارگر و دهقانان طاقت و توانایی ایران
در کشور بود. حکومت و عناصر انقلابی و این و این است
پسین و کلمه کلمه است. برآورد و در این و این است
و کمینترن بود

می‌رود و در قرون اخیر با ایران مردم‌گزاران و در این
در این و این است. در این و این است. در این و این است.
مردم گرامی - زار و این و این است. در این و این است.
می‌رود و در این و این است. در این و این است.
در این و این است. در این و این است. در این و این است.
کلمه کلمه است. در این و این است. در این و این است.

مجلس شورای ملی
روز ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی
روز ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی
روز ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی

مجلس شورای ملی

- ۶- باید از تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.
- ۷- باید در تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد و در تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.
- ۸- باید این کار را از تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.
- ۹- این کار را از تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.
- ۱۰- باید این کار را از تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.
- ۱۱- باید این کار را از تمام دولت علی و ملکی و ملکی استناد کرد.

۱۳۰۲
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۲

آغاز نامه ی روسی اوانسیان به کمینترن

г. Москва

Милушкин

Вопрос Борису Миссанову Димитрову

дядюшки здр.

Спасибо тебе за 25-летие Великой Октябрьской
социалистической революции, которая для величайшей
исторической победы трудящихся всего мира, имела
прямое отношение к нашей жизни одного из প্রধানних
товарищей и величайших вождей. Ваша жизнь и творческая
борьба против капитализма и фашизма - самый блестящий
пример для всех нас, революционеров мира. Мы уверены,
что трудящиеся всех стран под знаменем партии
Ленина-Сталина, под вашим руководством, достигнут
той самой цели, которая стоит перед нами.

Кроме всего будем обязательно переправить самый искренний
привет товарищу Милушкину.

За здравием и успехами Красной Армии
и за здравием и успехами трудящихся мира под руководством партии
Ленина

За здравием и успехами товарищей, наших и Милушкина

г. Москва 7-е июля 1947 г. М. Миссанов

برگ نخست نامه ی کمینترن در مورد دستور به حزب توده ↓

W-6

Сов. Союзам.

4

ПРЕДЛОЖЕНИЯ ПО РАБОТЕ КОМУНИСТОВ В НАРОДНОЙ ПАРТИИ.

1. Продолжать линию на сработанность с Сулейманом Мирзой. В целях создания прочной опоры партии в народных массах, добиваться от него поворота политики партии в сторону развертывания работы партии в массах /организации и укрепления профсоюзов, создания крестьянских организаций, организаций молодежи/. Добиваться внесения в программу конкретных требований рабочих и крестьян: требования о 8-ми час. рабочем дне, об улучшении условий труда, о разделе земель между крестьянами, о госуд. помощи крестьянам в выкупе земель и т.п.

2. Добиваться в руководящих органах ЦК создания всякого рода культурных обществ /общества культурной связи с научными, литературными, медицинскими, театральными и музыкальными организациями СССР/, в целях более широкого вовлечения в демократическое движение иранской интеллигенции.

3. Борьба в рядах ЦК за развертывание более широкой и действенной пропаганды против идей фашизма, разоблачение профашистских элементов в среде чиновников гос. аппарата и армии и удаление их.

4. При изменении состава ЦК ЦК добиваться удаления беспринципных и своекорыстных политиков типа Аббаса Мирзы Ксандери, а также неспособных к руководящей работе лиц, однако не ставя в неоправданном условии получение коммунистами подавляющего большинства в ЦК, что может быть использовано правительством для разгрома партии.

5. Всесторонне отгораживать руководство ЦК от участия в различных правительственных комбинациях, учитывая, что в настоящих условиях любое правительство в Иране будет стоять на защите интересов помещиков и буржуазии и лишь организованное давление народных масс будет вынуждено на уступки демократического характера.

6. В целях правильной ориентации руководства ЦК по важнейшим вопросам политики СССР в Иране, установить единую линию связи сов. организаций с ЦК, персонально через Сулеймана Мирзу, как главу партии. Указания ЦК политбюро сов. посольства необходимо согласовывать с руководством ЦК. В каждом случае информировать нашего связного в Иране, поддерживая его связь с коммунистами.

7. Добиться оказания регулярной материальной помощи со стороны сов. организации в Иране демократическим газетам "Зиярат" и "Бард" в пределах до 40-50 тысяч рублей в месяц.

8. Расширить радио-передачи из СССР на персидском языке, как из Москвы, так и из Баку.

По линии помощи коммунистам.

1. Увязать на необходимость подготовки кадров и условий к возможному переходу в подполье - созданию групп подпольных руководителей работников, подготовки конспиративных квартир, разработка линий связи в столице и между столицей и провинциальными городами, а также подготовки кадров и материальной базы для парттехники.

2. Вызвать в Москву поочередно Артагеса Орманяна и Русту Раза для краткосрочной передоготовки их и инструктаж по вопросам практической

رونوشت نامه ی دیمیتروف به دکانوزوف در باره ی نامه ی ارداشس
اوانسیان به کمیترن

Товарищу ДЕКАНОЗОВУ.-

Направляю Вам письмо нашего иранского товарища
Арташеса Аванесяна, о котором я с Вами говорил по теле-
фону.

Просьба ознакомиться с этой информацией и принять
соответствующие меры по Вашей линии.

С товарищеским приветом

/Г.ДИМИТРОВ/

18 августа 1948 г.

به دوست دیرینه و ارجمند خسرو شاکری بیاس زحمات ارزنده و برجای ماندنی اثر
دیر و هوشمندانه جنش ملی و چپ ایران تقدیم می‌کنم. امیدوارم
مورد عنایت آن دوست مشاغل پسند باشد.

ارادتمند باید امیر خسروی
پادشیر
05.02.97

نظر اردرون نقی خسرو بوده این

(نقدی خاطرات نورالدین کیاپور)

بدون توضیح